

بازی سیاسی بر سر مرزهای ایران

است.

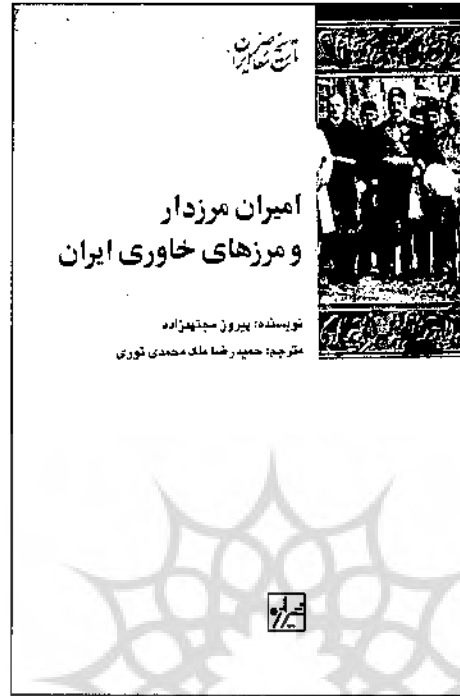
در فصل دوم با عنوان امیران خزیمه و حکمرانی آنان، ابتدا به خاستگاه خانواده خزیمه پرداخته می‌شود. نویسنده با بیان دیدگاه‌های موجود در خصوص خاستگاه عربی خانواده «خزیمه علم» و انتساب آنها به یکی از سرداران عرب به نام خازم بن خزیمه و نقد منابمی که به این دیدگاه گرایش دارند، به این نتیجه می‌رسد که «خانواده خزیمه از تبار ایرانی و از سرزمین خراسان هستند. این حقیقت که نیاکان نخستین آنان در بخش‌های مختلف امپراتوری اسلامی برای خلافت جنگیدند و پس از آن به خراسان بازگشتند، برخی تاریخ‌نگاران دوران نوین را بر این فرض رهنمون گردیده که گویی آنان عرب بودند. آنچه این تاریخ‌نگاران نادیده انگاشتند اینکه، نیاکان خانوادگی در وهله اول خراسان را ترک گفتند و به گفته تاریخ طبری اصالتاً از مرورود بودند» (صص ۱۱۱-۱۱۰)

نویسنده معتقد است که با روی کار آمدن صفویان، خزیمه‌ها نیز جلال و مکنت پیشین خود را بازیافتند و امیرنشینی آنان بار دیگر به عنوان یک ولایت شناخته شد. پس از فروپاشی سلسله صفوی، نادرشاه ولایت قائن را گرفت و حکمرانی آن را به امیر اسمعیل خان خزیمه واگذار کرد.

مجتهدزاده در باب بنیان اقتدار امیرنشین خزیمه می‌نویسد: «اقتدار امیرنشین خزیمه ماهیتی طبیعی و نیز رسمی داشت. قدرت طبیعی آن به گونه‌ای سنتی برای چندین سده تداوم داشت. در مفهوم سنتهای حکومتی امیری، آنان امیرانی خود برگزیده (خود انتصاب) بودند. مشروعیت این خودگزینی بر مبنای همان سنتی توجیه می‌شود که مشروعیت اقتدار حکمرانان ایران در سراسر تاریخ این کشور توجیه می‌شده است» (ص ۱۱۹)

در این فصل موقعیت استراتژیک امیرنشین نیز مورد بررسی قرار گرفته است. امیرنشین خزیمه در قائنات و سیستان، که از نظر جغرافیایی بر سر راه ورودی هند بریتانیا واقع شده بود، برای بریتانیا که دل‌نگرانی عمده‌اش در سده نوزدهم جلوگیری از گسترش نفوذ روسیه و تا حدودی آلمان به سمت خاور و جنوب خاوری بود، اهمیت فراوانی داشت. این موقعیت جغرافیایی برای زمان‌هایی به نسبت طولانی، منطقه را پهنه رقابت و ستیز برای نفوذ میان دو قدرت بریتانیا و روسیه کرده بود. هر دو دولت در بیرجند اقدام به گشایش کنسولگری کردند تا بتوانند بر سیر رویدادهای امیرنشین نظارت داشته باشند. (ص ۱۲۳)

نویسنده سپس به بحث درباره سازمان اداری و نیروی مسلح امیرنشین می‌پردازد. «قدرت امیرنشین



امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران

نویسنده: پیروز مجتهدزاده
مترجم: حمیدرضا ملک محمدی نوری

۱۳۹۰

علی مرشدی‌زاد
دکترای علوم سیاسی

موسسه مطالعات و تحقیقات
پرتال جامع علوم انسانی

کتاب حاضر که در حوزه مطالعات جغرافیای سیاسی-تاریخی به رشته تحریر درآمده است، به موضوع نقش امیران و خاندانهای سنتی مستقر در شرق ایران و به طور خاص به بررسی نقش امیران «خزیمه علم» در سیاست پیرامونی ایران، تعامل آنها با دولت مرکزی و نقش مثبت و تعیین‌کننده آنها در حفظ مرزهای شرقی ایران می‌پردازد. اگرچه نام نویسنده - پیروز مجتهدزاده -، عنوان کتاب و مضمون اصلی آن حکایت از جغرافیای سیاسی - تاریخی دارد، ولی در حاشیه آن می‌توان به نقش نیروهای اجتماعی سنتی - نیروهایی با علقه‌های خونی و تبار مشترک و دارای ساختار سنتی - و تاثیر آنها بر سیاست ایران در دوره‌های گذشته، که شاید بتوان گفت بخشی از آن نیز تا به امروز امتداد یافته است، برخورد کرد.

این کتاب دارای یادداشت دبیر مجموعه (کاوه بیات)، یادداشت مترجم، سیاس نامه، مقدمه، هشت فصل و نتیجه‌گیری است و البته در پیوست آن نیز اسناد و تصاویری در ارتباط با موضوع مورد بحث ارائه شده است. نویسنده در مقدمه کتاب بحث خود را با نحوه شکل‌گیری مرزهای سرزمینی که ایران نام گرفت آغاز می‌کند و تحول مفهوم حکومت در ایران را مورد بررسی قرار می‌دهد. از نظر وی، مرزهای خاوری ایران، جلوه‌گاه جغرافیایی شماری چند از انگیزه‌های سیاسی سده نوزدهم است. بارزترین این انگیزه‌ها دوگانه است: یکی نقش‌آفرینی مرزداری حکومت خزیمه، امیرنشینی خود مختار در قاینات و سیستان که در سال ۱۳۱۶ شمسی پایان گرفت و دیگری جلوه جغرافیایی رقابت‌های سیاسی روس و انگلیس در سده نوزدهم. نویسنده معتقد است که صفویان اگرچه آیین حکومت مرزداری را بازسازی کردند، ولی برای استوار ساختن بنیادهای سیاسی و پیوندهای جغرافیایی و حقوقی میان مرکز و پیرامون سیاسی کشور تلاشی به عمل نیاوردند. این کوتاهی هنگامی اثر منفی خود را آشکار کرد که اقتدار حکومت مرکزی ایران نسبت به حکومت‌های پیرامونی در دوران قاجار رو به سستی نهاد. برخورد منافع روس و انگلیس در افغانستان، ایران را که هم‌اورد این دو غول بزرگ سیاسی نبود وادار به پذیرش کاپیتولاسیون کرد و از حیث جغرافیایی باعث از دست رفتن سرزمین‌هایی ارزشمند در شمال و خاور شد.

در فصل اول با عنوان جغرافیای سرزمین‌های مرزی خاوری ایران با توجه ویژه به بخش میانی، مناطق جغرافیایی شرق ایران، حوضه‌های آبگیر این مناطق و تقسیمات سیاسی این مناطق مورد بررسی قرار می‌گیرد. این مناطق شامل خراسان و نواحی قائنات و بیرجند؛ نواحی سیستان و نظام‌های آبگیر آن؛ و بلوچستان

- ایران مرزدار و مرزهای خاوری ایران
- پیروز مجتهدزاده
- حمیدرضا ملک محمدی نوری
- شمیرانه
- ۱۳۷۸، ۵۶۴ صفحه، ۲۲۰۰ نسخه

از راه ساختاری اداری به اجرا درمی‌آمد که به دشواری از شکل سنتی خود تغییر کرده بود. ساختار نسبتاً ساده اداری امیرنشین مستقیماً در برابر شخص امیر به عنوان رئیس حکومت و در نبود وی، در برابر نایب امیر جوابگو بود... افزون بر این، فردی به نام کارگزار از سوی وزارت امور خارجه در تهران، در امیرنشین اقامت داشت که بر امور خارجی در ارتباط با کنسولگری بریتانیا و روسیه در آنجا نظارت داشت.» (ص ۱۲۷) امیرنشین خزیمه اگرچه بخشی از استان خراسان محسوب می‌شد ولی در عمل کاری به مشهد نداشت و



در یکی از سلاح‌های رسمی امیر شوکت الملک کنسول انگلیس و کارکنان کنسولگری در یک طرف و کنسول روس و کارکنان کنسولگری در طرف دیگر

امور خود را به گونه‌ای نیمه‌مستقل انجام می‌داد و در مسائل کلان به تهران گزارش می‌کرد. دفاع از قلمرو امیرنشین عمدتاً برعهده ارتش خصوصی آن به فرماندهی شخص امیر بود. نیروی مسلح امیرنشین از چند هزار نفر تشکیل می‌شد که در سه واحد پیاده نظام، سواره‌نظام و توپخانه تقسیم می‌شدند.

مالیات، تجارت، درآمدها و امور قضایی امیرنشین خزیمه، موضوع دیگری است که در این فصل مورد بحث قرار می‌گیرد. نویسنده پس از بیان این کلیات به بررسی زندگی و عملکرد هرکدام از امیران خزیمه - از امیر اسمعیل خان تا امیر معصوم خان حسام الدوله سوم - می‌پردازد.

فصل سوم با عنوان امیران مرزدار به بررسی نقش مرزداری امیران خزیمه و به طور کلی روابط خارجی این امیرنشین می‌پردازد. روابط خارجی امیرنشین خزیمه از مجاری رسمی دولت مرکزی یعنی وزارت امور خارجه، رسماً در پوشش هنجارهای بنیادی تعیین شده در قوانین ایران قرار داشت. نویسنده با بیان این مطلب اضافه می‌کند «البته روابط خارجی امیرنشین در عمل همانند بیشتر دیگر جنبه‌های امور در ایران، از فراز مجاری رسمی کارگزاری گذشته و اندک اندک به شکل نوعی روابط خارجی نیمه مستقل درآمد. این تحول به ویژه در زمان امیر علی اکبرخان حشمت‌الملک دوم امیر سیستان (۱۸۹۱-۱۸۹۴) و امیر محمد اسمعیل خان شوکت‌الملک اول امیر قایانات (۱۸۹۱-۱۸۹۴) و جانشینان آن‌ها آشکارتر بود. نویسنده در این فصل به بررسی روابط امیرنشین با افغانها، بریتانیا و روسیه (و

بعداً شوروی) می‌پردازد و یادآور می‌شود که روابط خارجی امیرنشین خزیمه که درحقیقت اواخر سده نوزده و اوایل سده بیست را دربر می‌گیرد، عمدتاً به روابط با دو قدرت رقیب خارجی زمان یعنی بریتانیا و روسیه و پس از آن شوروی محدود بود. در این فصل به فعالیت حزب توده در این مناطق نیز اشاره می‌شود.

عنوان فصل چهارم تقسیم خراسان: مطالعه پیشینه پیدایش مرزهای خاوری ایران است از آنجایی که هدف نویسنده، بررسی نقش حکومت مرزداری خزیمه و مطالعه تحول مرزهای خاوری ایران است و نیز از آنجا که تقسیم سیستان در سال ۱۸۷۲ بر مبنای تحولات سیاسی دوره پس از نادرشاه

افشار در خراسان توجیه گردید، بنابراین ارزیابی بهتر تحول این مرزها، مطالعه کافی در تحولات یاد شده را ایجاب می‌کند. در این فصل ابتدا تجزیه خراسان بزرگ و پیدایش افغانستان مورد بررسی قرار می‌گیرد. نویسنده سپس به بررسی رقابت و رویارویی میان ایران و بریتانیا در سرزمینهای خاوری می‌پردازد و در پایان این فصل اشغال هرات از سوی ایران و رویدادهایی را که باعث این امر شد مورد بحث قرار می‌دهد. از نظر نویسنده رخوت و ناتوانی سیاسی و نظامی دولت ایران، برآمده از شرایط پیمان ۱۸۵۷ پاریس، نهایی شدن تقسیم خراسان بزرگ را امکان‌پذیر ساخت و راه را برای ایجاد پادشاهی افغانستان هموار کرد.

در فصل پنجم با عنوان پیدایش مرزهای جدید خراسان و بلوچستان، ابتدا به مرزهای خراسان پرداخته می‌شود. در این بخش، نخست به موضوع داوری درخصوص دشت هشتادان و خط مکین عطف توجه شده است. دشت هشتادان، بخش خاوری و بزرگترین قطعه منطقه‌ای را تشکیل می‌دهد که بخش شمال باختری آن، ناحیه ایرانی «باخرز» است. داوری درخصوص این منطقه در دهه ۱۸۸۰ صورت گرفت. در جریان این داوری که توسط مکین صورت گرفت، منطقه هشتادان به افغانستان واگذار شد. نویسنده در خلال یادداشت‌های مکین و سایر اسناد تاریخی نشان می‌دهد که هیچگونه مدرکی دال بر حقانیت افغانستان در بدست آوردن این منطقه وجود نداشته است. حکمیت مرز قانات و خط آلتای و خط گلدسمید در مرزهای ایران و کلات از دیگر موضوعاتی است که در این

مرزهای خاوری ایران، جلوه‌گاه جغرافیایی شماری چند از انگیزه‌های سیاسی سده نوزدهم است. بارزترین این انگیزه‌ها یکی نقش‌آفرینی مرزداران حکومت خزیمه است و دیگری رقابت‌های سیاسی روس و انگلیس

برخورد منافع روس و انگلیس در افغانستان، ایران را که هم‌اورد این دو غول بزرگ سیاسی نبود، وادار به پذیرش کاپیتولاسیون کرد و از حیث جغرافیایی باعث از دست رفتن سرزمین‌هایی ارزشمند در شمال و خاور شد



امیر محمد رضا خان مصمص الدوله، امیر و حاکم سیستان

نویسنده: سید محمد تقی میرزا
موضوع: تغییرات مرزی ایران در دهه ۱۸۸۰
محل: تهران
تاریخ: ۱۳۰۰

کتابخانه ملی
تاریخ: ۱۳۰۰
موضوع: تغییرات مرزی ایران در دهه ۱۸۸۰

تغییرات مرزی ایران در دهه ۱۸۸۰، از یک سو حاصل مواجهه غیرمسئولانه دربار قاجار و از سوی دیگر نتیجه بازی سیاسی دولت‌های اروپایی به ویژه بریتانیا بوده است

عملی شد. شیرعلی خان امیر افغانستان در سال ۱۸۷۰ رسماً از بریتانیا خواست تا از سوی حکومت او، در سیستان مداخله نماید. دولت هند بریتانیا با دولت ایران تماس گرفت و پیشنهاد و حکمیت میان دو کشور را مطرح کرد که ایران با شرایطی با آن موافقت کرد و بدین ترتیب ژنرال فردریک گلدسمید مامور تشکیل کمیسیون داوری شد.

نویسنده ضمن بیان حکمیت گلدسمید متذکر می‌شود که این حکمیت خواسته‌های سرداران محلی را برآورده نساخت و با قرار دادن مرز افغانستان در شعبة اصلی رود هیرمند، آن کشور را قادر ساخت تا بتواند نیمه حاصل خیزتر سیستان را که شدیداً نیازمند آب آن رود بوده است از دریافت آن محروم سازد.

فصل هفتم به بررسی داوری مک‌ماهون در مرز سیستان (۱۹۰۵-۱۹۰۳) اختصاص یافته است. داوری مک‌ماهون نیز همانند حکمیت گلدسمید در خصوص ادعاهای ارضی در ناحیه سیستان انجام گرفت با این تفاوت که در اینجا روسیه نیز حضور سیاسی فعالی داشت. نویسنده در این فصل زمینه‌ها و پیامدهای این داوری را مورد بررسی قرار می‌دهد.

فصل هشتم، فصل پایانی کتاب به موضوع هیدروپولیتیک هیرمند می‌پردازد. در این فصل ضمن مرور مجدد آراء گلدسمید و مک‌ماهون درخصوص سیستان و رای آنها درباره آب هیرمند پیامد این آراء در مورد آب هیرمند و تحولات بعدی آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

نویسنده بحث خود را در نتیجه‌گیری با این عبارات به پایان می‌برد «اختلافات ایران و افغانستان در مورد حقوق آب هیرمند، به هر حال نقش بزرگی در روابط دو کشور بازی کرده است و در بسیاری از مواقع همکاری میان دو کشور را مانع شد، و این نقش را ادامه خواهد داد مگر اینکه به گونه عادلانه‌ای حل و فصل گردد. با توجه به تاثیر مثبتی که نظام دگرگون شونده جهانی و ساختار تغییر یافته ژئوپولیتیک جهانی، در دوران پس از فروپاشی شوروی پیشین و پیمان ورشو بر جای نهاده است و با توجه به دگرگون شدن نظام سیاسی در هر دو کشور ایران و افغانستان، دل بستن به امید حل و فصل عادلانه این مساله چندان غیرواقعی نخواهد بود» (ص ۴۸۸).

امیران خزیمه که قدرت طبیعی آنان به گونه‌ای بنیستی چندین سده پداوم داشت، امیرانی خود برگزیده بودند. مشروعیت این خودگزینی بر مبنای همان سنتی توجیه می‌شود که مشروعیت اقتدار حکمرانان ایران در سراسر تاریخ این کشور توجیه می‌شده است. این امر را می‌توان به عنوان یکی از دلایل اصلی ضعف کشور و ناتوانی سیاسی و نظامی دولت ایران، برآمده از شرایط پیمان ۱۸۵۷ پاریس، تفهیمی شدن تقسیم خرابان بزرگ، و امکان پذیر ساخت و راه را برای ایجاد پادشاهی افغانستان فراهم کرد.

ایران بر سیستان وقفه‌ای پدید آید. در زمان انعقاد قرارداد مارس ۱۸۵۷ پاریس، هرات و قندهار مدعی بخشهایی از سیستان شدند. سردار موروثی سیستان با احساس تهدید از جانب ادعاهای هرات و قندهار شخصاً به تهران رفت و در آنجا رسماً به عنوان حاکم ایالت، منصوب شد و دختر عموی ناصرالدین شاه را نیز به همسری گرفت. این اقدام بار دیگر باعث برانگیختن ذهن استراتژیک مقامات حکومت هند بریتانیا شد مبنی بر اینکه اگر سیستان همچنان به عنوان ایالتی از ایران باقی بماند، امنیت هند را تهدید خواهد کرد. لذا در آن زمان مقامات هند بریتانیا به نخست‌وزیر ایران یادآور شدند که دولت متبوع آنان سیستان را متعلق به افغانستان می‌داند. ولی حکومت هند که دریافته بود دولت ایران مصمم است حقوق دیرین حاکمیت خود بر سیستان را اعمال کند، خردمندی را در شناسایی آن حقوق یافت.

در سالهای دهه ۱۸۶۰ بار دیگر امیر کابل مناطقی از قندهار، فراه و هرات را به تصرف یا محاصره درآورد. مقامهای ایران، امیر قائنات امیرعلم خان سوم خزیمه را مامور کردند تا در راس یک نیروی سواره نظام و توپخانه به سوی سیستان پیشروی کند که این امر

فصل مورد بررسی قرار گرفته‌اند. نویسنده این تغییرات مرزی و داوری‌ها را از یک سوی حاصل برخورد غیرمسئولانه دربار قاجار و به‌ویژه شخص ناصرالدین شاه می‌داند و از سوی دیگر معتقد است که دولتهای اروپایی بویژه بریتانیا بر اساس یک بازی جغرافیای سیاسی کوشیدند مرزها را به نفع خود دستکاری کنند. تعیین مرز از سوی گلدسمید نخستین مرحله از این بازی بود که به صورت الگویی برای تعیین مرز در دیگر سرزمینهای خاوری ایران درآمد.

با توجه به اهمیت موضوع حکمیت گلدسمید در منطقه سیستان، فصل ششم کتاب با عنوان سیستان و حکمیت گلدسمید به این موضوع اختصاص یافته است. در پی مرگ نادرشاه افشار، ایران دست‌خوش آشفتگی شد و احمدخان درانی (ابدالی) که پادشاهی افغانستان را بنیاد نهاد، از فرصت نبودن یک رهبر توانا در ایران سود جست. وی با شکست دادن امیرعلم خان اول امیر خزیمه، بخشهای عمده سیستان را به اشغال خود درآورد.

در زمان فتحعلی شاه بود که سراسر سیستان، بلوچستان و خراسان به ایران بازگردانده شد و از آن زمان، دولتهای ایران هیچگاه اجازه ندادند در حاکمیت